

نظیره‌گویی (Parody)، از انواع طنزهای عبارتی است که به کارگیری آن در تاریخ ادبیات کشورمان، قدمتی به دیرپایی طنز و طنزپردازی دارد. در این شیوه، نویسنده در سایه نگاه خرق عادت و آشنایی زدایانه به فرم و زبان یک سبک یا اثر ادبی، آن را از نو - متناسب با زبان و نگاه و زمانه خود - می‌سازد و مخاطب را در لذت ناشی از شکست و بازآفرینی قالبی آشنا در یک شیوه نگارش یا گویش، شریک می‌سازد - نمونه روشن و معروف آن، دیوان ابوسعحق حلاج اطعمه شیرازی معروف به «بسحق اطعمه» یا «شیخ اطعمه» (متوفی در ۸۲۷ ه. ق) است که به مدد وام‌گیری از وزن، صورت، فرم و قالب اشعار شعرای معروف، به توصیف خوراکیها پرداخته و از این رهگذر به صورتی طنزآمیز، آرزوهای ارضا نشده انسانهای درگیر محرومیتها و ناداشتیها را بیان کرده است.

شگرد نظیره‌گویی، از جهت برخورداری از ظرفیت بالا برای طرح ظریف مسأله آفرین‌ترین و خطرناک‌ترین موضوعات به مدد بهره‌گیری از قالبهای آشنا برای مخاطب، بیشترین کاربرد را در طنز سیاسی داشته و دارد. نویسنده به کمک قلم‌زدن در فضایی مانوس با ذهن خواننده، این امکان را می‌یابد تا با بیانی استعاری و کنایی، حدیثی مفصل را در جملی بازگوید و مخاطب آن را به سرعت دریابد. در این میان، مطالب ستون ثابت طنز «جامع‌الحکایات» نوشته منوچهر احترامی که از سال ۱۳۷۲ در مجله گل آقا به چاپ رسیده است، از محکم‌ترین و قابل استنادترین نمونه‌های نظیره‌نویسی در طنز معاصر کشورمان است. منوچهر احترامی، طنزپردازی را از سال ۱۳۳۷، در مجله توفیق آغاز کرده و بیش از چهار دهه است که در این وادی قلم

می‌زند. مهارت استادانه او در به کارگیری قالب حکایات، نشان از تسلطش بر ادبیات کلاسیک و شناخت عمیق او نسبت به گونه ادبی طنز دارد. جامع‌الحکایات، همان گونه که از نام آن پیداست، قالب آشنای حکایات در ادبیات کلاسیک فارسی را دارا است: «حکایت» در ادبیات فارسی موجز است و تعلیمی. یعنی حاوی نکته‌ای است و طرح داستان در آن، جنبه کاربردی برای بیان نتیجه‌ای حکیمانه، عرفانی و اخلاقی را دارد و در مقام تمثیل و تقریر مطلبی به کار می‌رود (معادل آن چه در ناول اندیشه، The novel of Ideas، معمول است). «جامع‌الحکایات» نیز از همین چهارچوب پیروی می‌کند. احترامی، در این مطالب، در عین بکارگیری ایجاز در بیان حکایات (که لازمه کار طنز نیز هست)، داستان و ماجرا را دستمایه بیان مفهومی قرار داده است که گاه جز در قالب حکایت، بیان آن، در نظر خدشه‌پذیر می‌آید. از این رو، جامع‌الحکایات را از دو منظر می‌توان ارزیابی کرد، یکی از جهت قالب و دیگری موضوع.

از جهت قالب، تسلط استادانه نویسنده بر ادبیات کلاسیک و طنز، استحکام ساختار کار را باعث شده است. بکارگیری شگردهای مختلف از جمله تعلیق و نیز استفاده از عبارات و اصطلاحات دیروزی (گاه منسوخ) و ایجاد تقابل میان این اصطلاحات با عبارات امروزی (گاه فرامدرن!) بر غرابت فضای زبانی و کلامی حکایات افزوده و به تعمیق طنز در لایه‌های زبانی اثر انجامیده است.

از جهت درونمایه، جامع‌الحکایات، نشانگر توان نویسنده در بهره‌گیری از قالبی آشنا برای ورود به مسایل روز است. احترامی در این مطالب، به مدد استعاره، ایهام و کنایه، به طرح مؤثر مسایل گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرداخته، بدون این که به ورطه هجو یا عصبیت بیافتد و عنان قلم از کف بدهد.

این است که احترامی، به تعبیر صابری (عمل آقا)، جواهرسازی را می‌ماند که «کلمه» را می‌شناسد و آن را چون تکه‌ای جواهر در جای خود می‌نشاند و به پاس حریمی که در کار طنز برای «زبان» و حرمتی که برای «ادبیات» فارسی قایل است، به حق شایسته احترام است.*

در مجموع می‌توان گفت «جامع‌الحکایات» اثری هنری است که خواننده علاقمند به طنز و ادب فارسی را با خود به میهمانی تصاویری قدیمی از زمان حال (یا برعکس) می‌برد که در نهایت، مخاطب، خود را در آینه آن می‌بیند. تصویری که گاه خواننده را به زهرخند وامی‌دارد. جامع‌الحکایات توسط انتشارات گل آقا، در زمستان ۱۳۷۸ چاپ شده و شامل ۱۰۱ حکایت است. کاش کتاب، فهرست حکایتها را نیز در آغاز داشت. اینطوری خواننده احساس می‌کند که در بدو ورود به خانه، بدون گذر از راهرو یا سالن، به آشپزخانه گام نهاده است!

برای آشنایی بسا سبک قلم احترامی در «جامع‌الحکایات»، یکی از مطالب او را از این کتاب نقل می‌کنیم که طنزی تلخ را در خود دارد.

در گاو شیرده

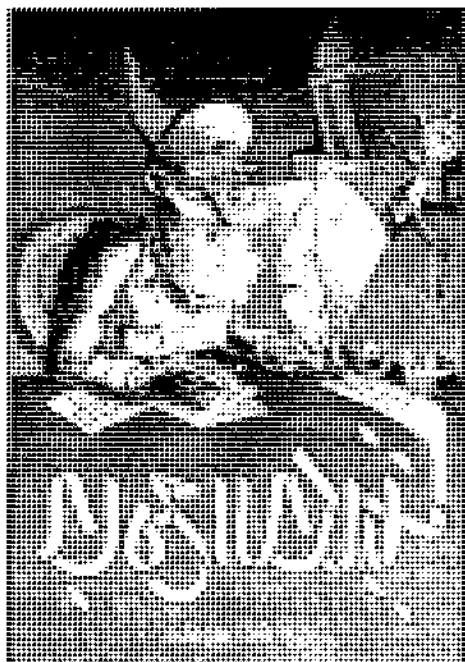
چنین گوید راقم این سطور که من مردی بودم ۵۶ ساله المشتهر به: «م. پسرخاله» و مرا علم اندک بود و حلم بسیار، و در هر جمعی که بودم، دیگران گفتندی و من شنودم، و مرا سبلی بود، نیکو سبلی و هر ناملامی که بدیدم و بشنیدم و فهم کردم، تأثیر از آن نپذیرفتمی و از جای نجنیدم، به جهت آن سبلیت؛ که این همه از زیر آن در توانستمی کرد. و مرا دوستی بود به غایت نق نقو و هر بار که در محضر من آمدی، چندان شکایت از اهل جهان کردی که مرا چرت در ربودی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جامع‌الحکایات

منوچهر احترامی

انتشارات گل آقا، چاپ اول: ۱۳۷۸



گاه گفتی: فرزندانم مرا در زحمت می‌دارند و رنجه می‌کنند که اصغری رایانه پنتیوم خواهد و اکبری کفش و لباس فوتبال، و اگر گویم: نستانم که گران است، آن گوید: بیگانه‌ای با علم، و این گوید: در تو ظن مخالف‌خوانی می‌رود که دولت همه در فکر فوتبال است و تو در اندیشه جمع مال.

باز گفتی: آن سازمان، قبض می‌فرستد که این صورتحساب مصرف برق است + تله‌ویژان، و آن دیگر گاز و آن دیگر آب و آن دیگر تلفن، و چون می‌پردازم، شهرداری عوارض می‌طلبد و دارایی مالیات؛ و اگر گویم این همه تنائم پرداخت، گوید: تو را با شهرداری چه دشمنی است و با دارایی چه خصومت؟ باز گفتی: چون سال نو شود، آن شورا^۲ بی سببی بیست درصد و سی درصد بر قیمت کالا بیفزاید و مرا گوید: بپرداز و من تورم را مهار خواهم کرد.

و من هیچ ندانم که مرا بدین بضاعت اندک و چندین مدعی کار دیده چه باید کرد و آخر کار من، باری به کجا انجامید خواهد؟

گفتم، من نیز ندانم؛ اما مرا چهل ساله دوستی است، نام وی «خواجه حسن گنابادی»، و او مرا قصه‌ای گفت: شیرین قصه‌ای. تو را باز گویم اگر بشنوی و قیاس کار خود از آن گیری.

گفتم: خواجه حسن گفت: روستایی، گناو شیرده داشت. سحرگاهان چون از خانه بیرون خاستی شد، نزد گاو رفتی و قدری از شیر وی بدوشیدی در کاسه‌ای و به بازار بردی و بفروختی و بهای آن به توتونچی دادی و توتون بستدی و در چپق نهادی و دود گردی تا شام.^۳

چون وقت چاشت در رسیدی، زن از خواب برخاستی و نان، پخته نکرده بودی و دوشاب نساخته. نزد گاو رفتی و قدری از شیر بدوشیدی و به بازار بردی و بفروختی و بهای آن به بقال و نانوا دادی و نان و دوشاب بستدی و به خانه آوردی و فرزندان را گفتی: بخوریت از

این نان و دوشاب^۴، و مادر فدای شما باد.^۵ و آن اصغری چون نان و دوشاب خوردی و به مدرسه رفتی، سنگی بپراندی و شیشه را بشکستی، و آقای مدیر وی را گفتی: در حال، تاوان بیاور و اگر نه، تو را از مدرسه اخراج کنم. اصغری، دزدیده نزد گاو رفتی و قدری بدوشیدی و پنهان به بازار بردی و بفروختی و تاوان شیشه بدادی.^۶

نیمروز، اصغری از صحرا باز آمدی گرسنه. نزد گاو رفتی، بدوشیدی و بفروختی و ساندویچ سوسیس خوردی یا نوشابه و آشغال نمکی.^۷

عصرگاهان، همسایه بیامدی و دیگران بیاوردی. که بچه مریض است و شمه‌ای بدوشیدی و ببردی.^۸ شبانگه، روستایی به خانه آمدی خسته و چای ناخورده، نزد گاو رفتی و بدوشیدی و بفروختی و بهای آن به قهوه‌چی دادی و چای بستدی و بخوردی.^۹

گاو گفت: من روزی ده نوبت تو را شیر می‌دهم؛ تو روزی یک نوبت مرا غذا ده. گفت: ندهم. گفت: کمتر بدوش که آخر این نه چاه از تریز است. گفت: درنگر که مرا نان خور بی‌شمار است و هزینه بسیار، و مرا ممکن نباشد که از شیر تو در گذرم و بهره نبرم، و همچنان می‌دوشید تا خشک شد. پس پیش انداخت و به قصاب برد و بفروخت که: این ضایع است و تیمار را نشاید. تمه!

پانوشت:

- ۱- جامع‌الحکایات، مقدمه، صفحه ۶
- ۲- کنذ فی‌الاصل، منظور شورای اقتصاد است.
- ۳- خرج اتینا
- ۴- خرج سفره
- ۵- فدای آن گاو که شما را اینچنین بپرورید.
- ۶- بودجه محرمانه
- ۷- هزینه تفریحات سالم
- ۸- وام بلاعوض
- ۹- پول جایی

نثر نقاش

سالهای آتش و برف

آیدین آغداشلو

چاپ اول: ۱۳۷۸

آیدین آغداشلو را به عنوان نقاش و گرافیست می‌شناسیم و کارهایش را مکرر در مکرر دیده‌ایم و همین شهرت و اعتبار باعث شده که کمتر به دیگر جلوه‌های وی توجه داشته باشیم، مثلاً به اینکه وی منتقد شعر و داستان و تأثر و بخصوص سینماست و از اینها مهمتر صاحب نثر محکم و شیوایی است، با بافتی گفتاری و دایره وسیعی از لغات؛ به اضافه اینکه به تبع نقاش و سینماگر بودن نثرش ویژگی‌های تصویری دارد به این نمونه دقت کنید: «در پنج قرن گذشته، مرادده‌مان با جهان آسان نبوده است. آسان نشد، چرا که ابرهراسی از جنسی تازه، منظر و دیدگاهمان را تیره ساخت. شاید از همان وقتی که شمشیر شجاعان قزلباش از پس توپهای عثمانی در دشت چالدران برنیامد - شجاعانی که بر باور عتیق‌شان پای می‌فشرده که استفاده از توپ و شمشال علامت ناجوانمردی و بزدلی است - و دود سیاهی که از دهانه همین توپها و شمشال‌ها برخاست ابری شد سنگین و چشم‌انداز پاکیزه و واضح را پوشاند و مکدر گرد...» (ص ۴۶)

آغداشلو در گفت و گویی درباره اینکده چطور به چنین نثری دست یافته است می‌گوید: «اولین روزی که وارد دبستان شدم، دیدم با آداب تمام دارند بچه خط‌کاری را سرصف فلک می‌کنند؛ پاهایش را به چوب بسته‌اند و صدای عریده‌اش بلند است؛ صدایی که هنوز هم در گوشم مانده است. بعد، سرکلاس، معلم مرا صدا زد پای تخته تا ببیند تا کجا را خوانده‌ام و از لهجه درهم برهم و نامأنوس گیلکی - ترکی‌ام همه بچه‌ها - و خود معلم - از خنده ریسه رفتند. سخت خجالت زده شدم و عهد کردم از همه تهرانی‌ها، هم بهتر حرف بزنم و هم بهتر فارسی بنویسم، و به عهدم وفا کردم!» (ص ۲۰۵)

کتاب «سالهای آتش و برف» شامل هجده مقاله و هفت گفت و گو در زمینه‌های مختلف است که «گزیده گفتارها و گفت و گوهای سالهای بین ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۸» می‌باشد و از همه آنها قدرت نثر و بیان آغداشلو مشهود است. اما این نثر که کاملاً مجاورهای و متأثر از زبان مردم است، استثناهایی هم دارد، مثلاً آن جایی که ضمیر جمع «ما» دوباره با «ها» جمع بسته می‌شود و می‌شود «ماها»، یکی از این موارد آنجاست که می‌گوید: «خیلی از ماها البته سخته نکردیم» (ص ۵۱).

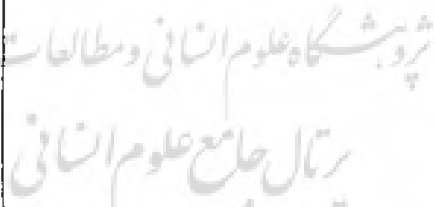
اما چنانکه گفتیم اینها اتفاقی است و آغداشلو واقعاً به عهد خود وفا کرده و - اگر نه از «همه تهرانی‌ها» - از تهرانی‌ها بهتر حرف می‌زند و می‌نویسد.

تربیک نگاه

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / اردیبهشت ۱۳۷۸

۲

فرزانه خونگرم لا که



حکایت از نوع سوم!

رویا صدر